

وقولوس دست از تعرض کوتاه نمود لکن این
 قضیه را بخلاف واقع و برعکس حقیقت ^{بار} بداند
 پادشاهی اخبار کرد و از هر جهت با مشایخ متفق
 بود تا فل تحذیرش از همان تشبث نمودن نهایت
 معزول و مستکوب و پشیمان و پریشان گشت
 با صلح طلب پردازید یا زده مال و چیز
 مضافاً الله در عراق عریبا قامت نمود روش و
 سلوک این طائفه بقسمی واقع شد که شهرت
 وصیت فرامید نمود چه که در میان نام ظاهر
 و مشهور و با جمیع طوائف معاشر و مالوف
 و با علما و فضلاء در حل مسائل مشکله الهیه
 و تحقیق حقائق مطالب معضله ربانیه

مآلوس بود از قرار روایت از عموم طوائف ^{بجس}
 معاشرت و اذاب و معاویره جمیع حاضرین و ^{بر} وارد
 خوشنود مینمود این نوع حالات و حرکات او
 سبب شد که گمان سحر نمودند و از خواص علوم
 غریبه بشمردند و در ایام دت میرزا یحیی مستور
 و پنهان و عبودش و سلوک سابق باقی و بر
 قرار بود حتی چون فرمان اعلیحضرت پادشاه
 عثمانی بمرکت لواء الله از بغداد صادر شد
 میرزا یحیی نه مفارقت نمود و نه موافقت ^{گام}
 تصور سفر هندوستان نمود و گاهی قرار د
 ترکستان و چون مصمم به پیکان از این دو
 رأی نشد غایت بخواهش خویش پیش از ^{جمع}
 هجرت

بصیئت درویش در لباس خفا و تبدیل خان
 کرکوک و اربیل شد و از آنجا حرکت متواصل
 واصل موصل گشت و چون این جمعیت وارد
 شدند در کنار قافله منزل و ماوی نمود
 با وجود آنکه در آن سفر حکام و مأمورین کمال
 رعایت و احترام و اجماع داشتند و حرکت قرار
 بختت و وقار بود مع ذلک آنجا در لباس
 تبدیل پنهان و بصورت احتمال حصول تعرض
 احترام داشت و بر این قرار وارد اسلامبول
 شدند از طرف سلطنت سنیه عثمانیه
 در مسافرخانه منزل دادند و نهایت رعایت را
 از هر جهت در بدایت مجری داشتند از جهت

تنگی محل و کثرت جمعیت و زسیم بخانه دیگر
 نقل و حرکت نمودند و بعضی از اعیان درید
 نموده ملاقات کردند و از قرار روایت معتد^{لانه}
 حرکت نمودند با وجود آنکه جمعی در مخالفت و مخال^س
 تزیف و تشنیع مینمودند که این طائفه قنیه
 افاقند و هادم عهد و میثاق منع ضاد
 و محرب بلاد اتر از وخته اند و جهانی را سو^{خته}
 اگر چه بظاهر رامسته اند لکن هر نعمت و عقو^{بت}
 نشایسته لکن حضرت بصیر و سکون و تانی و
 وثبوت سلوک نمودند حتی به جهت مدافعه
 مزاحم مقامات عالیه نکشتند و بخانه احد
 از افاخم ان مملکت مروده ننمودند هر یک از
 اعظم

اعاظم رجال بحال خویش دیدنی فرمود ملاقات
 نمودند و سخن جراز علوم و فنون در میان نمودند
 تا آنکه بعضی از رجال راه نمائی نمودند و زبان
 بخیر خواهی گشودند که مقتضای اصول مراجعت^{ست}
 و میان رجال و طلب معدلت در جواب گفتند
 که بفرمان پادشاهی راه اطاعت پیمودیم و آ^{رد}
 این مملکت گشتیم دیگر مقصد و مراد^ی ند^{اشته}
 و ند^{اریم} که مراجعت کنیم و در دسار^{یم} و آنچه در^{پس}
 پرده قضا پنهان^د و امیند عیان کرد^د تعجیر و
 تصدیع لزوم ند^{اشته} و ند^{ارد} اگر سروران
 دل آگاه اصحاب عقول و اندی^ا هند^{البته} جستجو
 نموده بحقیقت حال مطلع شوند و الا حصول

حقیقت متمنع و محال است در این صورت تصدیق
 و کلاً و تجزیه و ذی در بار چه لزوم از هر فکر
 از اذیه و مقدرات اُمهتیا و امانده هستیم قل
 کلم من عند الله برهان کافی وافی است و ان
 یمسک الله بصرفه کاشفک الامور علاج
 مثالی بعد از چند ماه فرمان پادشاهی صفا
 و در قطعه رومی ادرغه را مسکن و مقربین
 فرمودند با بیها کلاً به همراه ضابطان بان شهر
 روانه شده لانه و اشیانه نمودند از قراریکه از
 بعضی سیاحان و بزرگان و فاضلان آن
 شهر مسموع شد در اینجا نیز نوعی روش و حرکت
 نمودند که اهالی مملکت و مأمورین دولت ^{پس} متنا

مفودند

مینمودند و جمیع حرمت و رعایت میکردند
 چون بجهت الله با علما و فضلا و بزرگان و
 ارکان ملاقات مینمود و عدت و شهرتی در
 رومیله حاصل نمود خلاصه اسباب انبایش
 فراهم شد و خوف و خشیتی باقی نماند در
 مهد راحت رسیدند و اوفاتی با سودگی ^{نیاید} میکند
 که سید محمد نامی اصفهانی یکی از اتباع بامیرزا
 بجو طرح امیرش و الفتی ریخت و اسباب
 صداع و کلفتی گشت یعنی رازنهفته اجازت
 نمود و با عوای میرزا بجو قیام که ذکر ^{بعض} اسیطاً
 در جهان بلند و نامشان از چند کشته خو
 و خطری باقی نماند و بیم و حدری در میان ^ن

از تابعی بگذرد تا متبوع همچنان کردی و از تحت الشعاع
 خارج نشود تا مشهور و افاق مشوی و میرزا یحیی نیز
 از قلت تا مثل و تفکر در عواقب و کم تجربه که مفتون
 اقوال او شد و همچون احوال او این طفل را ^{ضع}
 شد و آن ثدی عزیز گشت باری بعضی اندو ^س
 اینطایفه آنچه بصیحت نوشتند و دلالت بر ^{طریق}
 بصیرت نمودند که مبالغهای مثال پرورده ^{مش}
 برادری و در بستر راحت آرمیده و سرور
 این چه ضنونست که از نتایج جنونست تو باین
 اسم بی رسم که نظر عبد الحظ و مصلحتی ^{ضع}
 شده است مفروض شود و در نزد عموم ^{ذرا}
 مذموم بخواد پایه و منایه تو منوط بکلمه
 و علو

و علو و سموت نظر بجا فظه و ملاحظه باری آنچه
 نصیحت بیست نمودند تا اثر کتر یافت و هر چه
 دلالت کردند مخالفت را عین منفعت شمرد
 و بعد اتر مرص و طمع افزوخته شد با وجود آنکه
 بهیچوجه احتیاج نبود و رفاهیت حال در همان
 کمال در فکر معاش و شهرت افتادند و بعضی از
 متعلقات میرزا یحیی بسرایه رفتند و استادان
 اعانت و عاطفت نمودند و چون بهاء الله علیه السلام
 اطوار و احوال از آن مشاهده کرده در آن
 خویش در وجه مجور نمود پس سید محمد بیعت
 اخذ شریقه باسلامبول توجه نمود و باب تقدیر
 باز از قرار مذکور این فقره سبب خزن اکبر شد

و علت قطع مروده و در اسلا مبول نیز بعضی
 دویات خود سرافه نمود از جمله گفته از شخص ^{شهر}
 از عراق آمده است میرزا میخی است بعضی ^{خطه}
 نمودند که این خوب اسباب فساد است و ^{سیله}
 ظهور عناد بظاهر تقویت او نمودند و ازین
 گفتند و تشویق و تحریص کردند که شما خود ^{کن}
 اعظیید و ولی مسلم با استقلال حرکت کنید
 تا فیض و برکت اشکار گردد دریا و بی موج ^{صیبه}
 ندارد و امیدی رعد باران ندارد باروی بامینو
 گفتار آن بیچاره گرفتار رفتار خویش شد و ^{تغافل}
 بر زبان داند که سب تشویش افکار کشته ^{رفته}
 افان که تحریک و تشویق مینمودند در گوشه
 و کار

و کار بلکه در رد و بار بدون استثناء بناوی تشیع
 بلیغ نمودند که با بیان چنین گویند و چنان روا^{یت}
 کنند و رفتار چنانست و گفتار چنین اینگونه
 فساد و فتن سبب شد و امور مسته کشت
 و دیگر بعضی اوها مآت ظمهور یافت که الحاد
 ضروریه گمان شد و مصلحت نفی حضرت میا^ن
 آمد و بخته امر وارد و بهاء الله را از روی^{میل}
 حرکت دادند و معلوم نبود بچه کاری و چه^{حالت}
 برود روایات مختلفه در افواه افتاد و مباح^{ان}
 بسیار مسموع شد که امید نجات نبود با^ر
 جمیع نفوس که همراه بودند کلاً الحاح و اصرار
 نمودند که همراه شوند و آنچه حکومت نصیحت^{کرد}

و نماغت نمود ثمری پنجشید نهایت حاجی جعفر
 نامی برامشغت و بنالید و حلقوم خود بدست
 خویش فرید حکومت چون چنین دید کل را
 اجازت معیت داد و از ادره بساحل دریا
 وارد نمود و از اینجا بکجا حرکت دادند و هم چنین
 میرزا یحیی را بجا غوسا فرستادند و در اوقات
 اخیره در ادره بجا، الله رساله مفصل ترقیم
 و جمیع امور را توضیح و تفصیل داد اساس عظم
 این طائفه را شرح و بیان کرد و اخلاق و اطوار
 و مسلک و منہج را مشهور و عیان بعضی از
 مسائل سیاسیہ تفصیل داد و بعضی از له
 براستی خویش اقامه نمود و حسن نیت و صداقت
 و خلوص

و خلوص این طائفه را تقریر کرد و بعضی فقرات
 مناجات و برخی فارسی و اکثر عربی تحریر نمود
 و در لفظ کذاشته و عنوان آن را بنام هایون
 اعلی حضرت شهریار ایران خزین نمود و در مقدمه ^ش
 داشت که شخصی پاکدل پاکباز منقطعاً الی ^{الله}
 و منتهیاً الشهد الفداء در کمال تسلیم و رضا
 این رساله را تقدیم حضور پادشاه نماید ^{جو}
 ازاها الی خراسان میرزا بدیع نام رساله را برداشت
 و بحضور اعلی حضرت تاجدار شرافت موی ^ک
 هایون در خارج طهران مقر و مکان ^{دا}
 لهذا در محلی دو در مقابل سر پرده ملوکا ^{نی}
 بتنهائی بر سر سنگی قرار یافت و روز و شب

منتظر در رکاب پادشاهی و با حصول ثنول
 بحضور شهر یاری بود سه روز بر این منوال
 در حالت صیام و قیام میگذرانید جسم نحیف
 و روح ضعیفی باقی ماند روز چهارم ذانها^{یون}
 بدرد بین اطراف و اکاف را اکتشاف صغیر
 ناکه نظرشان باین شخص که با کمال ادب بر روی
 سنگی نشسته بود افتاد از قرائن استدلال
 که لابد شکر و شکایتی و استدعای داد و
 معدول دارد بیکو از ملا زمان در گاه^{تفقده}
 حال انجوان امر فرمودند چون مستفسر شد
 رساله در دست داشت و بدست خویش
 تقدیم حضور همایون خواست و چون اذن
 حضور

حضور یافت در فرزند سرآمده بمکین و آرام و ادای
 زامید الوصف و با و از بلند یا سلطان قد
 جنگ من سبا دنیا عظیم ناصو کشت امر با خد
 رساله و توقیف آورنده فرمودند اعلم حضرت
 پادشاهی اراده تانی داشتند و کشف حقیقت
 خواستند لکن حاضرن زبان بطغرنش ^{حضور} کشیدند
 که این شخص جبارت عظیم نمود و جرت عجب
 مکتوب مغضوب با خراب و منفی مبلغار
 و سقلا برای ترس و هراس بحضور پادشاه
 آورده اگر چنانچه فوراً جزای ^{بدید} شد بدیده
 مزید جبارت عظیم کردد لهذا و زرای دربار
 اشارت سیاست نمودند و حکم بعقوبت و

و نفعت اول زنجیر و مشکبچه نمودند که یاران در ^{بکرا}
برورده تا از سیاست جانسوز نجات یابی و
رفیقان را اسیر کن تا از نفعت زنجیر و حدت
شمشیر رهایی جوئی آنچه عذاب نمودند و
داغ و عذاب کردند خرسکون و سکوت ^{ند}
و بغیر از صمت و ثبوت نیافتند و چون مشکبچه
منعجه نداشت در حالتیکه جلادان از زیاده
و مین و او در بند اغلال و زنجیر و در زیر ^{شمشیر}
با کمال ادب و تمکین نشسته عکس برداشتند و
قتل و اعدام نمودند از عکس خواستم ^{سزا}
تماشا یا فتم چه که بمضوعی عجیب و خوشوعی ^{عز}
در نهایت تسلیم نشسته بود باری ^{علی}
تاجداری

تا حدی چون بعضی فقرات را مطالعه فرمودند
 و مطلع بر مضامین رساله شدند از وقوعات
 متاثر گشتند و اظهار تاسف فرمودند از اینکه
 ملا زمان تعجیل نمودند و عقوبت شدید
 مجری داشتند حتی روایت کنند که سر مرتبه
 فرمودند ای واسطه مرا سله را کسی مؤاخذه
 نماید بعد از پادشاه صناد در که حضرات علما
 اعلام و افاضل مجتهدین کرام جوانی برانداختند
 مرقوم نمایند و چون بخاری و علمای دارالخلافه
 مطلع بر مسند زجات رساله شدند حکم فرمودند
 که این شخص قطع نظر از اینکه مخالف دین ^{ست} است
 معارض اصول دین و مزاج ملوک و سلاطین ^{است}

لهذا فلح وقع وردع و دفع از مقتضیات ^{منهاج}
 قوه بلکه از فرض عین است این جواب ^{در پیشگاه}
 حضور مقبول نیست اد که مضامین این رساله
 مخالفت و ضوچی با شرع و عقل نداشته و
 دخلی با مورسیاست و حکومت ننموده و
 تعرض و اعتراضی بر سر مصلحت نکرده لهذا
 باید حقائق مسائل را تشریح نمود و جواب ^{بیتصیح}
 و توضیح مرفوم که سبب زوال شهرت و حل
 مشکلات شود و بجهت کل مدار احتیاج کرد
 باری بعضی از فقرات آن رساله مرفوم ^{میکرد}
 که مزید اطلاع جمهور شود در بدایت رساله
 بلبان عربی فصل سینی از مراتب ایمان و
 ایقان

ایقان و فدای جان در سبیل جانان و مقام^{لد}
 تسلیم و رضا و کثرت مصائب و بلا یا و نشا
 و در زایا و وقوع در همت فساد بواسطه اعدا
 و شومت بر ائمه خویش در حضور اعلی حضرت ^{شاد}
 و تبری از نفوس مفسده و بیزاری از گروه
 غائیه و شروط خلوص ایمان بنصوص قرآن
 و لزوم اخلاق رحمانی و امتیاز از سائر خلایق^{لق}
 در دار فانی و اتباع او امر واجتناب مناهج
 و ظهور قضیه ناب از تابدی الهی و عجز من علو
 الارض از مقاومت امرسمائی و بهوش آمدن
 خویش از نغمات ربانی و با من سبب وقوع عشر^{در}
 بلا یا نامتناهی و بدون تعلم حصول ^{هست}

سبحانی واستفاضه از منیر غیبی صمدانی و
 اشراق علم لدنی و معدن وری خویش در نصیحت
 و هدایت ناس و کتاب کالات انسانی و
 اشتغال بنا رحمت الهی و تشویق بر توجیه همت
 بحصول مقامی اعظم از مرتبه سلطنت دنیوی
 و مناخات بلیغی در نهایت تصریح و تشبیه و
 زاری و امثال ذلک بعد بلبان فارسی
 مطالب را ذکر نموده و صورتش اینست:

يَا اَللّٰهُ هَذَا كِتَابٌ اُرِيْدُ اَنْ اَرْسَلَهُ اِلَى السُّلْطٰنِ
 وَاَنْتَ تَعْلَمُ بَايْنَ مَا اُرِدْتُ مِنْهُ الْاَضْمَحُورُ عَلٰى
 لِخَلْقِكَ وَبِرِذَالِطٰفَةِ اَهْلِ مَمْلَكَتِكَ وَاِنِّيْ
 لِنَفْسِيْ مَا اُرِدْتُ اَلَا مَا اُرِدْتَهُ وَاَلَا اُرِيْدُ مَجْوُودًا
 اَلَا

الأما تريد عدمت كينونة تريد منك دونك
 فوعزتك رضائك منتهى املى ومشييتك
 غاية رجائى فارحم يا الهى هذا الفقير الذى
 تثبت من يد عنائك وهذا الذليل الذى
 يدعوك بانك انت العزيز العظيم ايدى الهى
 حضرة السلطان على اجراء حدودك بين عبدا
 واظهار عدلك بين خلقك لحكم على هذه
 الغنة كما يحكم على منادونهم انك انت المقدر
 العزيز الحكيم = حسب الاذن واجازة سلطان
 زمان ابن عبدازمقرسر يسلطانى بعراق
 عرب توجه نمود ودوازده سنه دران ارض
 ساكن ودر مدت توقف شرح احوال وبيضا

سلطانی معروض نشد و هم چنین بدو و خان
 اظهاری نرفت متوکلا علی الله در آن ارض سنا
 تا آنکه یکی از ما مورین وارد عراق شد و بعد
 از ورود در صدد ازیت جمعی فقرا، افتاد هر
 باغواهی بعضی از علمای ایران متعرض این عبا
 بوده مع آنکه ابا خلاف دولت و ملت و
 مغایر اصول و اداب اهل مملکت از این عبا
 ظاهر نشد و این عبد عملاً حظه امینکه مباح
 از افعال معتدین امری منافی رای جهان
 ارای سلطانی احداث شود لذا اجمالی بنیاد
 وزارت خارجه میرزا سعیدخان اظهار نرفت
 تا در پیشگاه حضور معروض دارد و با آنچه حکم
 سلطان

سلطانی صدور یا بد معمول کرد مدتها
 گذشت و حکمی صدور نیافت تا آنکه امر
 معنای رسید که بیم آن بود بغتة فساد
 برپا شود و خون جمعی ریخته کرد ^{حفظاً} لا بد
 لعباد الله معدودی بوالی عراق توجیه نمود
 اگر بنظر عدل در آنچه واقع شده ملاحظه
 فرمایند بر مراتب قلب منیر روشن خواهد
 شد که آنچه واقع شده نظر بصیحت بوده و چاره
 جز آن بر حسب ظاهر نه ذات شاهانه ^{هد} سبب
 و گواهند که در هر بلد که معدودی از این ^{بغی} سبب
 بوده نظر بتعددی بعضی از حکام نارحرب و
 جدال مشتعل میشد و لکن این فانی بعد از

و در عراق کل را از فساد و فزاع منع نموده
 و گواه ابن عبد عمل اوست چه که کل مطلعند
 شهادت میدهند که جمعیت این حزب در آن
 اوقات در ایران اکثر از قتل بوده و مع ذلك
 از حد خود تجاوز ننموده و بنفسی متعرض نشده
 قریب با نرزه سنه میشود که کل ناظر الی الله
 و متوکل علیه ساکنند و آنچه برایشان وارد
 شد صبر نموده اند و بحق گذاشته اند و بعد
 از ورود این عبد باین بلده که موسوم بادرنه^{ست}
 بعضی از این طائفه از معنی حضرت سؤال نمودند
 اجوبه شتی در جواب بدستال بگو از آن اجوبه
 در این ورقه عرض میشود تا در پیشگاه حضور
 واضح

واضح کرد که این عبد جز صلاح و اصلاح با ^ع
 ناظر نبوده و اگر بعضی از الطاف الهیه که من ^{غیر}
 استحقاق عنایت فرموده واضح و مشکوف
 نباشد این قدر معلوم میشود که بعنایت
 و سعادت و رحمت سابقه این مظلوم را از طرف
 عقل محروم فرموده؛ صورت کلماتیکه در
 معنی نصرت عرض شد اینست: ^{الله} هو
 تعالی معلوم نوده که حق جل و جلال ذکره مقدر ^{ست}
 از دنیا و آنچه در اوست و مقصود از نصرت
 این نبوده که نفسی بنفسی محاربه و یا محاربه
 نماید سلطان سلطان بفعل ما ^{بثاء}
 ملکوت انشا را از تر و بحر بید ملوک کذا ^{بشته}

وایشانند مظاهر قدرت الهیه علی قدر
 مراتبهم آنکه هو القدر المختار و آنچه حق
 جل ذکره از برای خود خواسته قلوب عبدا
 اوست که کائنات ذکر و محبت در بانه و خزان علم
 و حکمت الهیه اند لم یزل اراده سلطان لایزال
 این بوده که قلوب عبدا در از اشارات دنیا
 و مافیها ظاهر نماید تا قابل انوار تجلیات
 ملک اسما و صفات شوند پس باید در
 مدینه قلب میکانه راه نیابد تا دوست
 یکانه بمقر خود اید یعنی تجلی اسما و صفات
 من ذات تعالی چه که ان سلطان بمثال
 لا زال مقدس از صعود و نزول بوده و
 بود

بود پر حضرت البوم اعراض بر احدی و محجاً^{دله}
 با نفسی نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب^{الاست}
 که مدائن قلوب که در تصرف نبود نفس و
 هووی است بسبب بیان و حکمت و تبیان
 مفتوح شود لذا هر نفسی که اراده حضرت نما^{دله}
 باید اول بسبب معانی و بیان مدنیته قلب
 خود را تصرف نماید و از ذکر ما سوی الله
 محفوظ دارد و بعد مدائن قلوب توجه کند
 اینست مقصود از حضرت ابدان فساد محبوب^{حق}
 نبوده و بنیت و انچه از قبل بعضی از جهال
 ارتکاب نموده اند ابدان مرضی نبوده از تقنوا
 فی رصاه تحیرکم من ان تقنوا الیوم باید

احبای الهی ایشان در مابین عباد ظاهر شوند
 که جمیع را بافعال خود و ضوان ذی الجلال اهدا
 نمایند قسم با ثواب فوق تقدیر که ابد استا^ن
 حق ناظر بر صر و اموال فانیه او نبوده و بخوا^{هند}
 بود حق لا زال ناظر بقلوب عباد خود بوده و
 اینهم نظر بعنایت کبری است که شایسته
 فانیه از ثنونات ترا بیّه ظاهر و مقدس
 شوند و بمقامات باقیه وارد کردند و
 ان سلطان حقیقی بنفسه لنفسه مستغنی
 از کل بوده نه از حب ممکنات نفعی با ورج
 و نه از بغضشان ضرری وارد کل از امکانه ترا^{بیّه}
 ظاهر و با و راجع خواهند شد و حق فردا و ا^{حدا}
 در عمر

در مقر خود که مقدس از مکان و زمان و ذکر
 و بیان و اشاره و وصف و تعریف و علو و
 دنو بوده مستقر و لا یرحم ذلک الا هو و من عنده
 علم الکتاب لا اله الا هو العزیز الوهاب انما
 ولكن حسن اعمال منوط بانکه ذات شامانه
 بنفسه بنظر عدل و عنایت دران نظر فرما^{ید}
 و عبرت بعضی من دون بینه و برهان کفایت
 نفرمایند نسئل الله بان یؤید السطان
 علی ما اراد و ما اراد ینبغی ان یکون مراد العالی^{لین}
 و بعد ازین عبد را باستان بول احضار فرم^{ند}
 باجمعی از فقراء وارد ان مدینه شدیم و بعد
 از ورود اندا با احدی سلاقت نشد چه^{که}

مطلبی نداشتیم و مقصودی نبود جز آنکه بر^{ها}
 بر کل مبرهن کردیم که این عبد خیال فسادند^{بشت}
 و ادب با اهل فساد معاشر نبوده فوالذی
 انظروا ان کل شیء بثنا، نفعه نظر بر عا^ه
 بعضی مراتب توجه بجهتی صعب بوده و لکن
 لحفظ نفوس این امور واقع شده ان در بی تعلیم
 منافی نفسی و الله علی ما اقول شهید ملک
 عادل ظل الله است در ارض باید کل در ستا^ه
 عدلش ماوی گیرند و در ظل فضل بسیار^{سد}
 این مقام تخصیص و تحدید نیست که مخصوص
 بعضی دوزن بعضی شود چه که ظل از ذی ظل
 حاکی است و جل ذکره خود را رب العالمین
 فرموده